

اشاره:

در این گفتگو، آرکون، عقل‌گرایی را به سه دوره تقسیم می‌کند.

۱. عقل‌گرایی ارسطویی که برپایه اصل منطقی «اجتماع نقیضین محال است» استوار است.

۲. عقل‌گرایی دکارتی یا کلاسیک که آزاد شده از سیطرهٔ جزئیت مسیحی است و در عین حال معتقد به يك سری اصول مسلم و تردیدناپذیر و استقلال ذاتی و جوهری برای عقل بشری است.

۳. عقل‌گرایی فرامدرن که شعار پایان عصر اصول مسلم و تردیدناپذیر را سر داده است در همین راستا آرکون معتقد است که ما نیز باید همین راه را برویم و در نهایت میراث خود را به بوتۀ نقد بگذاریم، نه اینکه آنرا نفی کنیم. او در نقد عقل‌گرایی غربی می‌گوید آنها نیز در پیمودن مسیر خود، مرتکب خطاهای بزرگی شده‌اند که باید با بازنگری مجدد به اصلاح آن خطاها پردازند.

س: شما مسأله مدرنیسم و فرامدرنیسم را از دیدگاه خود چگونه می‌بایید؟ لطفاً این موضوع را از دیدگاه روشنفکران عرب مطرح سازید.

ج: کج فهمی‌های زیادی در مورد این مسأله میان روشنفکران عرب یا مسلمان وجود دارد. چرا که يك نوع، پیچیدگی و عدم وضوح و عدم توانایی قدرت برای طرح درست مسأله مشاهده می‌شود. عکس‌العمل شما در مورد تأکید بر اهمیت عقل‌گرایی کلاسیک و یا مدرنیسم کلاسیک کاملاً درست است.

مقصود من از عقل‌گرایی (راسیونالیسم) آن چیزی است، که توسط دکارت، اسپینوزا و کانت و عقل‌گرایی در عصر روشنگری مطرح شد و به شکل عمومی تبلور یافت.

شاید این سؤال مطرح شود، که چرا این عکس‌العمل پسنديده است؟ زیرا عقل‌گرایی کلاسیک دستاوردهای بسیاری را به همراه آورد، که بی اندازه مهم و سرنوشت ساز بودند و سزاوار نیست که به هر شکلی نادیده و یا آسان محسوب گردد. این عقل‌گرایی کلاسیک است که منشأ ایجاد پدیده مدرنیسم تلقی می‌شود (یا مدرنیسم کلاسیک، زیرا عده‌ای نیز در حال حاضر سخن از فرامدرنیسم را به میان آورده‌اند).

در تفکر عقل‌گرایی کلاسیک يك سری اصول مسلم

روشنگری /

مدرنیسم /

فرامدرنیسم /

□ گفتگویی با محمد آرکون





و تردید ناپذیر وجود دارد.

- محتوای این اصول مسلم در عقل‌گرایی کلاسیک این است، که می‌گویند: عقل در صورتی که بر اساس قوانین و قواعد دقیق و تغییرناپذیری که خود وضع می‌کند، کار کند قادر است به حقیقت دست یابد.

اسپینوزا کتاب مشهور خود، اخلاق، را از طریق اعتماد مطلق به مبادی و اصول چنین عقل‌گرایی کلاسیکی تدوین نمود. یعنی، عقل‌گرایی که به شکل درست اسلوبهای مختلف برهان عقلی را از طریق تأکید بر اصل منطقی عدم اجتماع نقیضین (اصل ارسطو) بکار گرفته است.

- به عقیده اسپینوزا اگر عقل بتواند کلیه این اصول عقلانی را به کار گیرد، به ناگزیر به براهین و استدلالهای یقینی و درست دست خواهد یافت. (این نحوه از تفکر در واقع جوهره اندیشه عقل‌گرایی کلاسیک، پیش از بروز شک و تردید در اصول مسلم تفکر ارسطویی توسط علم جدید می‌باشد).

- ما هم اکنون در حال انتقال به مرحله تازه‌ای هستیم که از حدود ترسیم شده توسط عقل‌گرایی کلاسیک فراتر

می‌رود و عده‌ای آن را فرامدرنیسم نام گذاری کرده‌اند. ایلیا بریگوزین معرفت‌شناس و فیلسوف بلژیکی این پدیده جدید را پایان عصر «اصول مسلم و تردید ناپذیر» نام گذاری کرده است. (به کتاب اخیر وی که به همین نام است مراجعه کنید)

- منظور وی پایان اصول مسلم عقلی می‌باشد، که در علم کلاسیک و تفکر به میراث مانده نیوتنی وجود داشت (می‌توانید به بیان ولتر در مورد نیوتن و یا بیان کانت در مورد وی توجه کنید). همچنین این بیان، که: «اگر نیوتن نبود، کانت نیز وجود نداشت» نیز قابل توجه است.

بنابراین ما در زمان حاضر به سوی يك تصور مکانیکی جدید در حرکت هستیم و به عبارت دیگر جهان جدیدی در حال شکل‌گیری است.

- علم در حال خیزش جدیدی است و به موازات این خیزش، تصور از جهان نیز تغییر خواهد کرد. به عبارت دیگر نظریه نیوتن دیگر اعتباری ندارد. بنابراین این فلسفه‌ای که بر مبانی نظری نیوتن بنا شده نیز قابل انتقاد است.

س: ولی زمانی که شما در مورد این گونه از تحولات

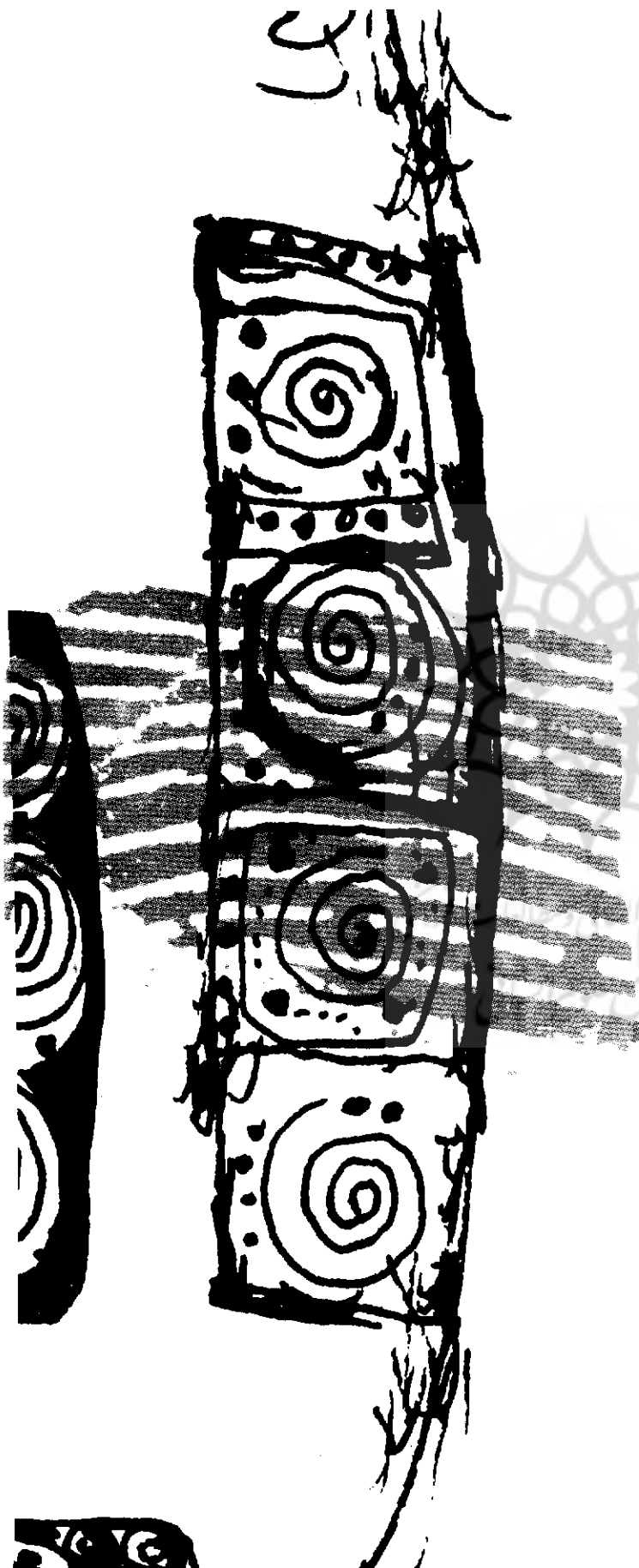
صحبت می‌کنید، مغرب زمین و اروپا را در نظر می‌گیرید. پس چگونه می‌توان این مسأله را از دیدگاه ما مطرح ساخت؟ آیا شما معتقدید که تفاوت تاریخی میان اعراب و مغرب زمین وجود دارد؟

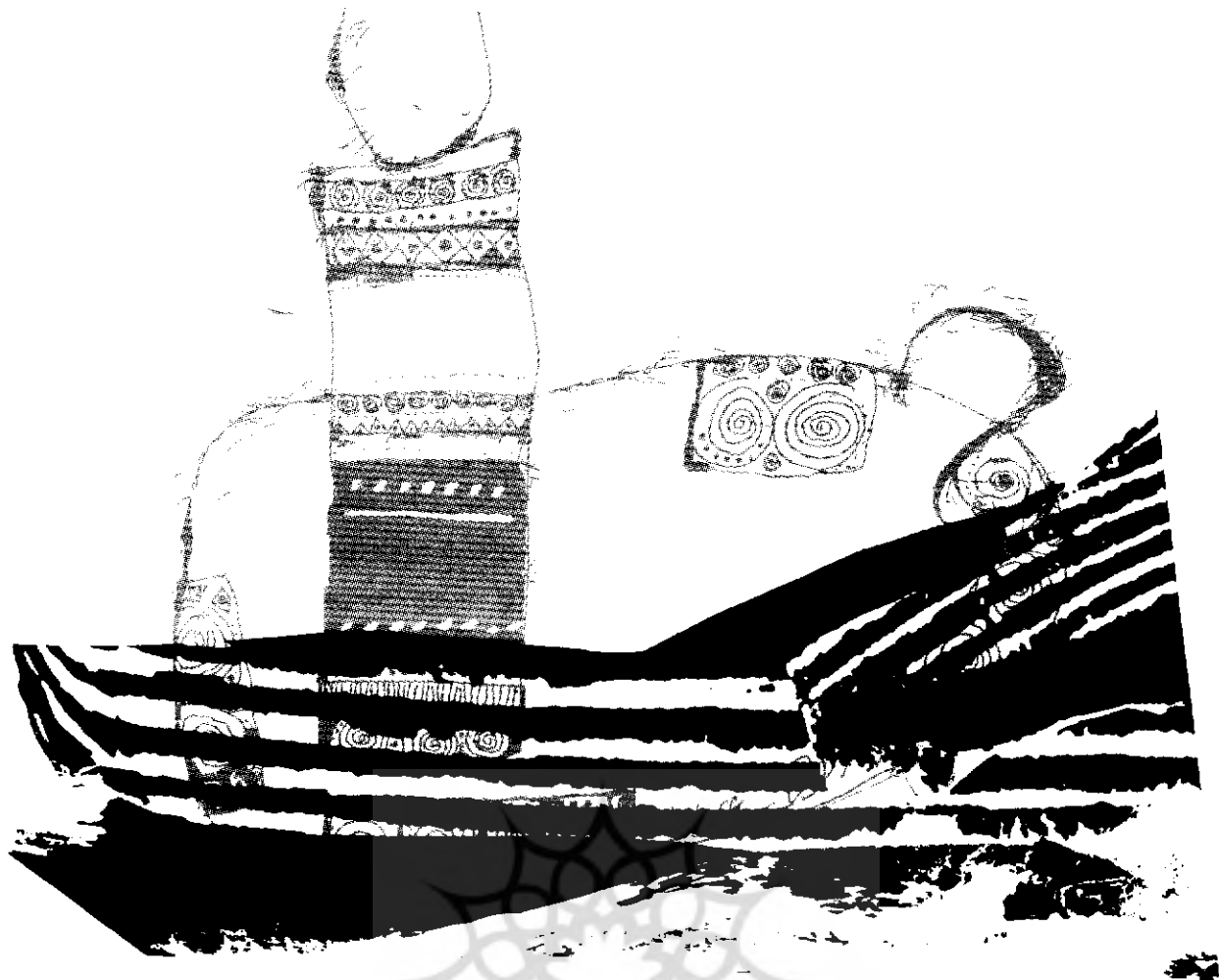
ج: طبیعی است که تفاوت تاریخی وجود داشته باشد. فاصله زمانی میان مغرب زمین و اعراب چهار قرن است و ما قادر به درک روابط میان مغرب زمین و اعراب نیستیم. شما می‌توانید سوار هواپیما شده و با دو ساعت پرواز اوضاع دو جهان را بررسی کرده، متوجه تفاوت‌های بسیاری میان آن دو گردید. این مسأله به قدری واضح است، که لزومی ندارد ما وقت خود را با مناقشه در مورد آن تلف کنیم. باید بدانیم که اساس عقل‌گرایی از آغاز قرن شانزدهم یا هفدهم، در اروپای غربی مورد تردید قرار گرفت و تلاش شد تا این عقل‌گرایی بر اساس پایه‌های جدیدی قرار گیرد.

- بار دیگر به اسپینوزا و دکارت باز می‌گردیم. این دو در قرن هفدهم چه کردند؟

- اسپینوزا و دکارت عقل فلسفی را از سیطره و هیمنه تفکر عقل‌گرایانه لاهوتی مسیحی آزاد کردند و دقیقاً از آن زمان بود که تفوق و برتری اروپا بر جهان اسلام به شکل برگشت‌ناپذیری آغاز گردید. از این لحظه بود که آزادی عقل و روح بشر تدریجاً رشد خود را آغاز نمود. آنچه که این دو فیلسوف انجام دادند به حدی بزرگ است، که نمی‌توان ارزش آن را با کلمات بیان نمود. آنها استقلال ذاتی و جوهری برای عقل و ذات بشری به ارمغان آوردند و آن را از چنگال عقل لاهوتی قرون وسطایی نجات دادند. می‌دانید معنای این کار چیست؟ و حجم واقعی انقلابی که در تاریخ فکر بشر به وجود آمده، چه مقدار می‌باشد؟ روشن است که تنها دکارت و اسپینوزا نبودند که این عمل سترگ را انجام دادند بلکه تمام نسلی که پس از آنها آمدند، نیز در این دستاوردها سهیم هستند. همچون ولتر، دیدرو، روسو و اصحاب دایره المعارف و کانت و دانشمندان گذشته بریتانیایی. حال ببینیم در اینجا منظور ما از استقلال ذاتی چیست؟

- منظور این است که بعد از پیدایش این تفکر جدید، وظیفه تبلور بخشیدن به اخلاق و قواعد رفتاری و سازمان دهی جامعه، به عقل بشری تفویض شد و موضوع وضع قوانین و قانون‌گذاری از جمله مسایل و مسؤولیتهای





«بشری محض» تلقی گردید. و این چیزی بود که در قرون سابق به هیچ روی، حتی جرأت اندیشیدن به آن وجود نداشت. انسان در گذشته جرأت نداشت که از معیارهای خاص خود استفاده کرده، از دیگر معیارهای خارجی که در طول قرون بر وی حاکم بود، استقلال یابد. بدین ترتیب جایگاه عقل در وضعیت جدید خود با وضعیت سابقش در قرون وسطی تفاوت یافت. ما در برابر عقل گرایی جدیدی قرار گرفتیم، که تفوق مغرب زمین را بر تمامی ملل تأمین کرد. این موضوع سزاوار توضیح است، زیرا با توضیح آن رمز تفوق و برتری مغرب زمین روشن خواهد شد. بدین ترتیب اروپا از دوران عقل لاهوتی قرون وسطایی به دوران عقل کلاسیک مدرن انتقال یافت. به همین ترتیب دنیای جدید غرب در حال انتقال از مطلق گرایی و جزمیت به سوی عقل نسبی یا نقد پذیر است و هر چند بار که لازم باشد در اصول و قواعد خود با دیدی انتقادی تجدید نظر و بازبینی می کند، تا در صورت لزوم از این طریق روند خود را تصحیح و تعدیل کند. این چیزی است که عده‌ای آن را عقل گرایی فرا مدرن نامگذاری کرده‌اند، که نوعی عقل گرایی بسیار

متواضعانه و در عین حال همراه با دقت، تحرك، دینامیزم و پویایی است. این عقل گرایی مدرن پس از فروپاشی ایدئولوژیهای بزرگ و اصول یقینی تردید ناپذیر شکل گرفت. در این عقل گرایی جدید نیز از امکان تبلور معرفت یا ایمان به امکان پذیر بودن اصول پیش رفت سخن به میان آمده است چرا که در غیر این صورت در پرتگاه پوچ گرایی و سرگردانی سقوط خواهد کرد. عده‌ای از فلاسفه و متفکران معاصر اروپا در این دام سقوط کردند. یگانه تفاوت میان عقل گرایی مدرن و عقل گرایی فرامدرن این است، که در عقل گرایی فرامدرن، معرفت جدید از پیش می داند که هیچگاه به حقیقت مطلق دست نخواهد یافت و تنها حقیقت نسبی و موقت نصیب وی خواهد شد که با این که ممکن است عمر طولانی داشته باشد، بدون شك تا ابد نخواهد پایید.

- این در حالی است که به عقیده اسپینوزا و دکارت، عقل می تواند به حقایق مطلق تردید ناپذیر ابدی و نهایی دست یابد.

س: ما، یعنی اعراب و مسلمانان، در چنین شرایطی چه موقعیتی خواهیم داشت؟

ج: ما ناچاریم برای رسیدن و همپایی با کاروان تمدن بشری یا امید رسیدن به آن، به جای يك گام دو گام برداریم. ما باید بتوانیم جبران زمان از دست رفته را بکنیم. چنین حرکتی وقت زیادی می طلبد. چرا که عقل گرایی کلاسیک در زمان حرکت خود کار شگرف و سترگی انجام داد و جرأت کرد تا با عقل گرایی مبتنی بر دیانت مسیحی رقابت کرده، وارد يك مبارزه آشکار با این تفکر گردد. این گامی است که به ناچار باید برای آزادسازی تفکر برداشت. این اقدام تاکنون در جهان اسلامی عربی یا غیر عربی حاصل نشده است، حتی در ترکیه لایك نیز چنین تحولی رخ نداده است. ترکیه اتاتورک به جای رویارویی با مشکل، (آن چنان که در اروپا روی داد) از روی مشکل پرید و از این رو نمی توان گفت که کمال آتاتورک از غرب تقلید کرده است، چرا که اگر براستی از غرب تقلید کرده بود مشکل را از طریق پریدن از روی آن حل نمی کرد.

از این روست که می بینیم در حال حاضر، جریانات اصول گرایی با قدرت هر چه بیشتر در ترکیه بروز می کنند. س: آیا در فرانسه، آلمان و یا هلند جریانات اصول گرایی می توانند با قدرت به صحنه بازگردند؟

ج: البته که نه، زیرا اروپا از زمان کافی برای رویارویی با خطرناکترین مشکل تاریخ بشر و غلبه تدریجی بر آن، برخوردار بود و هیچگاه بدون طی کامل مرحله ای وارد مرحله بعدی نگردید. پیشرفت متین و برگشت ناپذیر بدین صورت شکل می گیرد. ولی آتاتورک قصد داشت مراحل طولانی تغییر و تحول را بسرعت طی کند و ترکیه را يك باره از وضعیت عقب افتاده و قرون وسطایی خود خارج سازد. البته شاید فرصت کافی به وی داده نشد تا تغییرات لازم را به اجرا درآورد و به همین جهت آتاتورک سعی کرد تا به جای رویارویی با مشکل، از روی آن بپرد. البته این به معنای درست نبودن اهداف وی نیست، چرا که او حقیقتاً خواستار پیشرفت کشورش بود.

س: اتهامات وارد به خودتان مبنی بر ضد روشنفکری بودن، بویژه بعد از دخالت در مسأله سلمان رشدی و مصاحبه ای که با مجله لوموند داشتید چگونه ارزیابی می کنید؟

ج: تمامی اینها چالشهای جدلی سریع و زودگذر است مصاحبه ای که بدان اشاره کردید، عکس العملهای

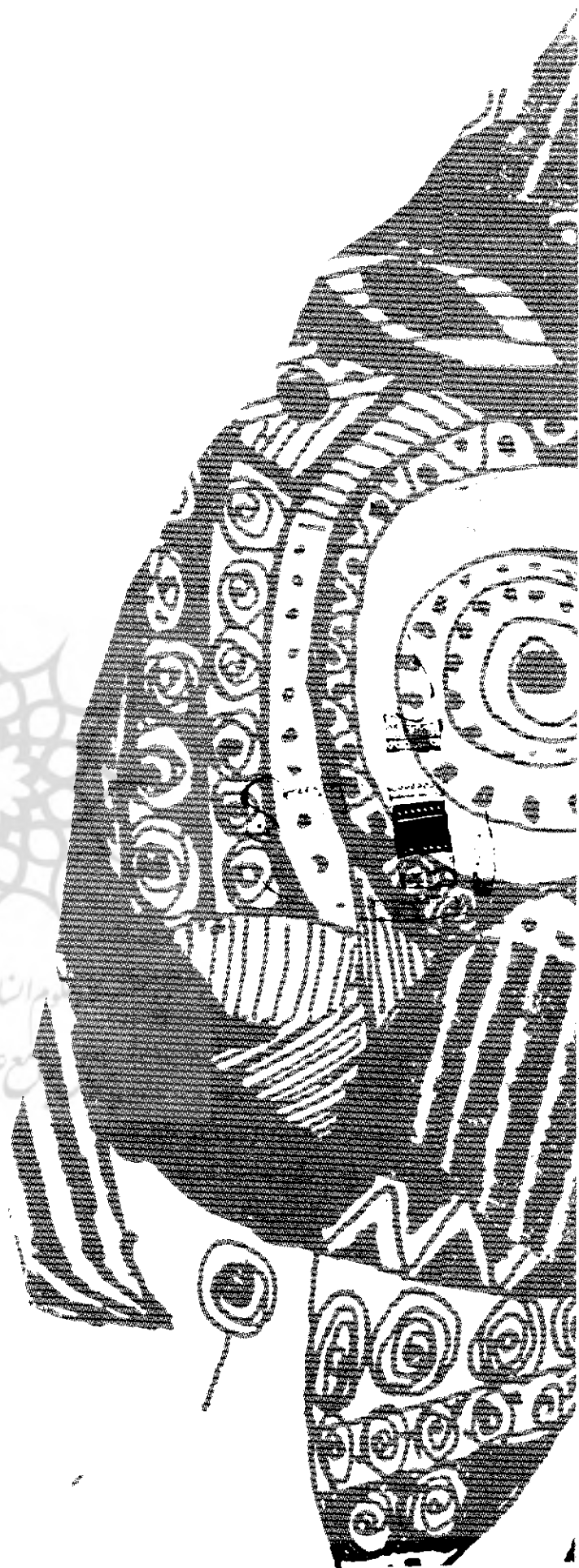
شدیدی را در میان جمعی از روشنفکران فرانسوی و عرب به وجود آورد. پیرا آنها وضعیت عمومی و شرایط حاکم به آن را در نظر گرفتند. اینجا ساده است که بگوییم من با ولتر و یا با روشنگری، موافق و ضد عصر تاریکی و تندروی می باشم. ولی شایسته است که هر چیزی را در چارچوب و سیاق طبیعی آن یعنی، سیاق عربی - اسلامی و بین المللی آن، قرار دهیم. در شکل عمومی، اعراب و مسلمانان در مرحله تاریخی بسیار دشواری به سر می برند و در نتیجه عوامل متعدد داخلی و خارجی، احساس اهانت شدیدی به آنها دست داده است. همچنین احساس می کنند که کاروان پیشرفت و تمدن خیلی از آنها دور شده است و دیگر قدرت رسیدن و همپایی با آن را ندارند. این امر موجبات تأثر و ناامیدی را در آنها به وجود آورده است. البته باید فقر را نیز به این احساس اضافه کرد که بخشهای عظیمی از مردم کشورهای عربی و اسلامی را در برگرفته مزید بر علت شده است. در چنین جوئی موضوع آزادی اندیشه به شکل يك موضوع لوکس و مد روز درآمد، موجبات دامن زدن به مشکلات کشورهای اسلامی و عربی را هر چه بیشتر فراهم آورده است، لذا موضوع میراث دیرین فرهنگی برای این توده های میلیونی گرسنه و فقیر، يك راه خلاص و رهایی به حساب می آید. بنابراین بر شماسست، که به عنوان يك متفکر و نویسنده به آنها اهانت نکرده، اعتقادات آنها را به تمسخر نگیرید، این تمام آن چیزی بود که من می خواستم در آن زمان بگویم. من همچنین اضافه کردم، که میراث فرهنگی عربی - اسلامی باید مورد نقد و تحلیل تاریخی قرار گیرد، درست به همان گونه که در قرن هفدهم در مورد میراث فرهنگی مسیحیت، صورت گرفت. ولی هیچ کس به این بخش از گفته های من توجهی نکرد و تنها نیمی از گفته های مرا مورد توجه قرار داده، نیم دیگر را نشنیده گرفتند. و چنین توهم کردند که من مخالف حقوق بشر می باشم. گویا بازی با موضع حقوق بشر و سوء استفاده از آن، دفاع از حقوق بشر به حساب می آید. آخر قدری حیاء و خجالت هم پسندیده است! این موضع گیری مشکلات زیادی را برای من در میان محافل اروپایی و غربی به وجود آورد، به طوری که توضیح امور بسادگی امکان پذیر نبود، چرا که وسایل ارتباط جمعی غرب، تبلیغات پر هیجان و جنجال برانگیزی را علیه اسلام و

مسلمانان آغاز کرده بودند.

در حال حاضر و بعد از آرام گرفتن این جو می‌توانیم موضوع این گونه را ارزیابی کنیم، ما به عنوان جهان عرب و اسلام، لازم است تا به جای يك مطلب، بر دو موضوع، تأکید کنیم. اولاً سزاوار است که ما از دستاوردهای مثبت عقل‌گرایی دوران روشنگری، (بویژه در شرایط کنونی که تمایل به سیر قهقرایی قوت گرفته است) حمایت کنیم. باید پذیریم، که عقل‌گرایی دوران روشنگری توانست عقل بشری را از هیمنه دگماتیسم و جزمیت لاهوتی مسیحی قدیم، آزاد سازد. عقل‌گرایی قرن هیجدهم از نگرش تاریخی به منظور نقد نصوص و تصفیه و پاکسازی آنها سود می‌برد. ثانیاً لازم است که با دیدگاهی انتقادی عقل‌گرایی دوران روشنگری و دستاوردهای آن را مورد بررسی قرار دهیم، تا بتوانیم جنبه‌های مثبت و منفی آن را از یکدیگر تمیز داده، قادر باشیم تا از تجربیات گذشته درس گرفته، تنها به جنبه‌های مثبت اکتفا نکنیم. باید بدانیم که عقل‌گرایی دوره روشنگری علی‌رغم عظمت آن، به نوعی محدود و تردیدپذیر بود و به هیچ روی برخلاف توهمات موجود در آن دوران، از صفت اطلاق و تردید ناپذیری برخوردار نبود و از این نقطه نظر است، که می‌توانیم تلاشهای نقد مدرنیسم را که در حال حاضر در محافل فلسفی پیشتاز اروپایی و آمریکایی، در حال وقوع است، درک کنیم.

من تصور می‌کنم جمعی از روشنفکران عرب در نظر دارند، میراث فرهنگی مسلمانان را نقد کرده، بکلی از میان بردارند. بدون این که بدرستی به خطرات و پیامدهای چنین کاری اندیشیده باشند.

به نظر من اگر این نقد با دانش فلسفی و جدا کردن مفاهیم لاهوتی همراه نباشد، دچار ضرر و زیان جبران‌ناپذیری خواهیم شد. بدین مفهوم که اگر ما میراث فرهنگی دیرین را مورد انتقاد قرار می‌دهیم، باید بتوانیم جایگزینی برای آن به مردم معرفی کنیم و الاً مردم به آسانی از هویت گذشته خود دست برنخواهند داشت. از آنجایی که ایدئولوژی به ارث رسیده از گذشته، در حال حاضر فشار سیاسی بی‌امانی به ما وارد می‌آورد، عده‌ای از روشنفکران طاقت خود را از دست داده، می‌خواهند که هر چه زودتر خود را، کاملاً از چنگال آن رها سازند ولی چنین کاری امکان‌پذیر نیست، چرا که نمی‌توان از میراث



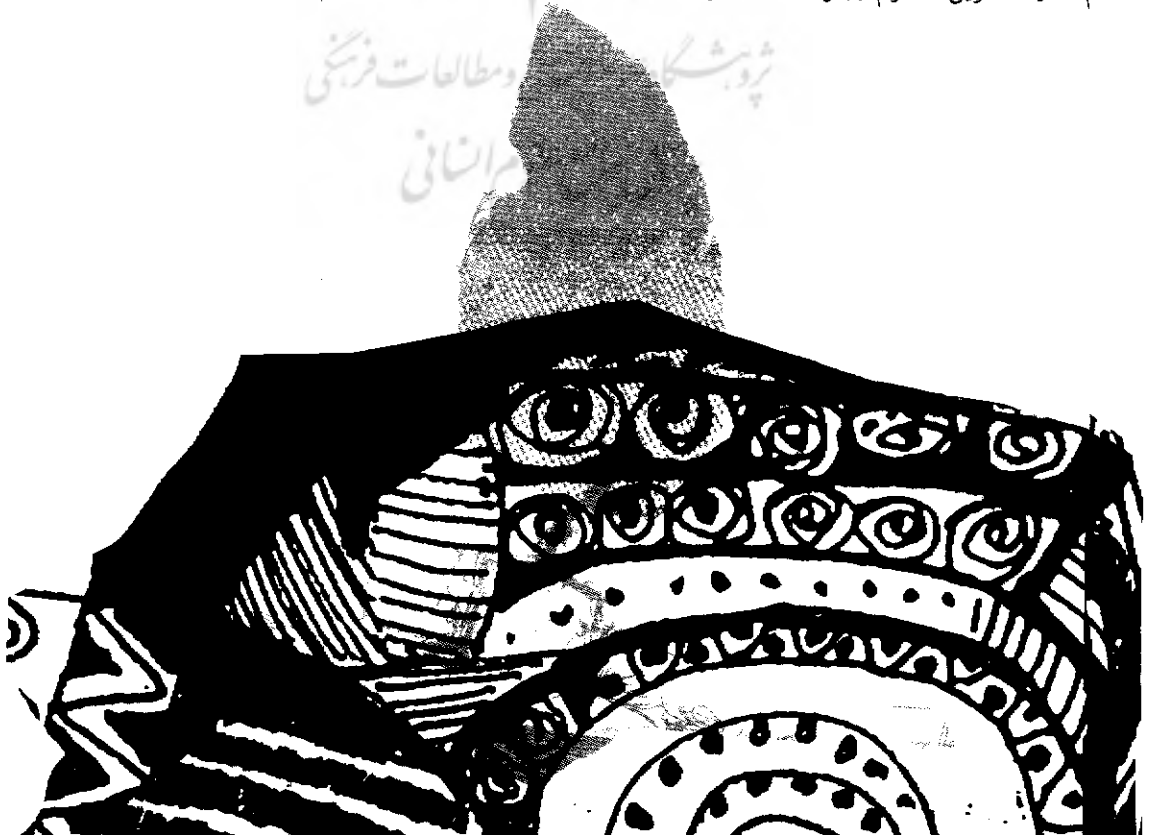
فرهنگی و فلسفی گذشته و توابع آن، که تمایل به حرکت به عقب و قهقرا دارد، بسادگی خلاص شد، مگر این که با آن وارد يك نبرد رویاروی شویم. برای ورود در چنین نبردی، نمی‌توان فقط به گفتن این که من ضد گذشته و ضد میراث فرهنگی گذشته‌ام، اکتفا کرد و انتظار داشت که این میراث فرهنگی خود به خود از مقابل شما کنار برود. این بیش از يك توهّم و سراب نیست. از این گذشته میراث فرهنگی پیشین وظایفی به عهده دارد، که مسلماً همه‌اش منفی نیست. این میراث فرهنگی افق امید بخشی را برای میلیون‌ها انسان محروم از همه چیز فراهم آورده است و از آنجایی که شما توان نجات این توده‌ها را از جنبه‌ی مادی ندارید، لذا حق ندارید آنها را از عشق ورزیدن به یگانه نقطه‌ی امید، که همان میراث فرهنگی خویش است، باز دارید. زیرا این کار يك عمل غیر انسانی است. انسان نمی‌تواند بدون امید به زندگی خود ادامه دهد. امید و آرزو يك بعد اصلی از ابعاد گوناگون حیات بشر است. علاوه بر این، نباید فراموش کرد که میراث فرهنگی، به منزله‌ی دامان گرم و وجدان عمومی عمیقی است، که نباید به هیچ روی مورد بی‌توجهی قرار گیرد. ولی در عین حال باید چنین میراث فرهنگی را به شکل علمی مورد مطالعه و بررسی قرار داد و این امر در حکم شایسته‌ترین احترام و بزرگداشت برای میراث

فرهنگی است.

س: ولی فلاسفه دوران روشنگری فرانسه در قرن هیجدهم با همان فقر عمومی دست به گریبان بودند که امروزه جهان اسلام با آن روبرو است. با این حال فقر مردم فرانسه نتوانست فلاسفه عصر روشنگری را از انتقاد نسبت به میراث فلسفی و فرهنگی اروپا باز دارد؟

ج: دقیقاً درست است، زیرا این فلاسفه توانستند امید به جایگزین تازه‌ای را که مصداقیت بیشتری از میراث فرهنگی داشت برای مردم به ارمغان بیاورند. این امید تازه را می‌توان در کلام زیر اینچنین توصیف کرد.

عقل بشری فی نفسه توانا است و می‌تواند پیشرفت جامعه‌ی بشری را تضمین کند. در اینجا سزاوار است که مفهوم پیشرفت و نقش بزرگی را که این مفهوم در دگرگونی تمدن مادی و فکری اروپا داشت مورد توجه قرار دهیم. اگر جذابیت این مفهوم نبود نمی‌توانست آن همه توان شگرف را بسیج نماید. حقیقت این است که این عقل‌گرایی در ادعای خود در مورد توان اتکای به خویش در تضمین پیشرفت بشری صادق بود چرا که اگر در ادعای خود صادق نبود مردم از آن روی برگردانده بودند. بنابراین امید تازه‌ای که عقل‌گرایی کلاسیک دوره‌ی روشنگری توانست بوجود آورد حقانیت و کارایی حقیقی خود را نشان داد و مردم را ناامید نکرد و از این رو بود که



فلاسفه دوران روشنگری بر روحانیون مسیحی پیروز شده آنها را از میدان دور کردند. علم و تفکر علمی بعد از آن پیروزی موفقیت آمیز قرن هفدهم تا به امروز، همچنان مستغول ارائه اختراعات و اکتشافات به جامعه بشری است.

س: بعد از این که مغرب زمین عقل گرایی دوره روشنگری را به مدت دوست سال یا بیشتر به آزمایش گذارد، چگونه می تواند بدون نفی دستاوردهای این تفکر از محدوده عقل گرایی کلاسیک پا را فراتر بگذارد؟ مفهوم نقد مدرنیسم از دیدگاه شما چیست و چگونه می توان از آن به فرا مدرنیسم رسید؟

ج: باید در اینجا توضیح دهم عقل گرایی با وجود کلیه دستاوردهای پیشین خود هنوز کار خویش را در مورد مذهب و نیز در مورد مسیر خویش به پایان نبرده است، بدین معنا، که بر این اندیشه است، که بار دیگر موضوع تفکر مذهبی را صورت بندی کند. در اینجا باید بگویم از جمله دستاوردهای مدرنیسم که هیچ تردیدی در آن نیست تأکید بر هویت مستقل عقل بشری و زیر سلطه هیچ معیار دیگری نرفتن است. تفکر عقل گرایی کلاسیک این استقلال ذاتی را بعد از مبارزه ای سخت، همراه با درد و رنجی وصف ناپذیر به دست آورد. منظور از استقلال ذاتی عقل این است، که عقل در میدان تجربه تنهاست و از خارج هیچ کمکی نمی گیرد و رشته ارتباط این عقل با نیروهای ماورائی بکلی قطع شده است. این یک روند برگشت ناپذیر و حتمی است که در مورد مدرنیسم کلاسیک صادق است و این نحوه عقل گرایی است که مسؤلیت این تنهایی را تحمل می کند. مسؤلیت سنگینی که نباید آن را ساده گرفت. در گذشته عقل می توانست مسؤلیت بروز خطا یا فاجعه را به گردن قوای غیبی و یا طبیعی خارجی بیفکند ولی امروز فقط عقل است که کلیه مسؤلیتها متوجه اوست. درست است که عقل بشر برای نخستین بار آزاد است ولی این آزادی توأم با مسؤلیت می باشد و بهای سنگینی برای به دست آوردن این آزادی پرداخت شده است فلذا عقل گرایی ناچار است تا همواره با احتیاط و بیداری مستمر عمل کند تا از هرگونه انحراف از مسیر صحیح و غیرعقلانی مبرا باشد.

عقل گرایی ملزم به احتیاط کامل است تا منجر به یک نظام خشک و انعطاف ناپذیر استبدادی نگردد. زیرا در

این صورت عقل گرایی تبدیل به نقیض خود شده و به مثابه وسیله ای درمی آید برای سرکوبی و ترساندن مردم. و از وظیفه خود که همان آزادسازی است، باز خواهند ماند. این فرایند در تاریخ روی داده است و عقل گرایی اروپایی در چند برهه، از مسیر خود منحرف شده و فاجعه های جهانی به وجود آورده است. هیتلر را می توان بعنوان یکی از محصولات انحراف عقل گرایی از مسیر طبیعی اش معرفی کرد. هیتلر در افغانستان و پاکستان متولد نشد بلکه در یکی از پیشرفته ترین کشورهای متمدن اروپایی، یعنی: آلمان قرن بیستم ظهور کرد. البته فاجعه ای که هیتلر به بار آورد، مرا از تأیید عقل گرایی دوره روشنگری منصرف نمی سازد و انگیزه ای را در من برای سیر فقهقرازی و بازگشت به تفکر صوفیانه و عقب نشینی از جهان خارجی فراهم نمی آورد، بلکه فقط مرا به بازنگری عقل گرایی اروپایی وامی دارد، تا از این طریق بتوانم به علل بروز چنین علل انحرافی آگاهی یابم. رسوایی اخیر موسوم به اپیدمی جنون گاوی نیز دلیل دیگری بر وجود انحراف عقل گرایی از مسیر صحیح است. عقل گرایی روشنگرانه تبدیل به عقل گرایی فرصت طلبانه بی روح سرمایه داری شده است. این عقل گرایی است که هم آن متوجه به دست آوردن سود بیشتر در کمترین زمان ممکن می باشد. و بهداشت و سلامت مردم و یا آلودگی محیط زیست، و طبیعت را به هیچ می گیرد. این انحراف که گریبانگیر عقل گرایی غربی شده است، سیل انتقادات شدید مکتب فرانکفورت و امثال میشل فوکو، یورگن هابرماس و تعداد فراوان دیگری را برانگیخته است. انتقاد از عقل گرایی به معنای پشت کردن به آن نیست بلکه صرفاً به مفهوم تصحیح مسیر، کاستن از خودبینی و غرور کاذب و گسترش انسانی آن تفکر است. این نگرش انتقادی به عقل گرایی در بدو تولد دوره روشنگری نیز وجود داشت. البته فراموش نشود، که در محافل اروپایی عده ای از پسوچ گریبان هستند که تحت عنوان نشان دادن عکس العمل در مقابل آنچه که روی داده است خواستار نابود کردن عقل گرایی، می باشند. ولی موضع گیری ما چنین نیست. اما در مورد دیدگاه مدرنیسم نسبت به تفکر مذهبی شایسته است بدانیم که عقیده بر این است که ادیانی نظیر اسلام، مسیحیت، یهودیت، بودیسم و... از

ابعاد روحی و فرهنگی به ما غنا می بخشد در صورتی که بتوانیم درست بر عمق تجربیات تاریخی این ادیان دست یابیم این فرآیند غنی سازی سودمندتر خواهد شد. نباید به هیچ وجه هرآن چه را که دینی و مذهبی است تنها به بهانه قدیمی بودن و آنتیک شدن رد کنیم چرا که در این صورت هم خود و هم تاریخ معنوی و فرهنگی بشر را عقیم و بدون دنباله خواهیم ساخت. همانطوری که می دانید من بر نقد معنوی اسلام و ابعاد فرهنگی و فلسفی آن تأکید تام دارم و این ابعاد پیوسته مسورد تجاهل جنبشهای تندروی قرار می گیرد، که به هیچ چیز جز قدرت و دشمنی و بعد ایدئولوژیک خشونت بار دیانت نمی اندیشند. تفکر مذهبی درست به همان گونه که عقل گرایی، به نام عقل گرایی نابود گردیده است، به نام دین مشوه شده است ولی باید ضمن قرارداد هر چیزی در چارچوب طبیعی خسود، دیانت و عقل گرایی را از وصله های ناجوری که به آنها خورده و چهره شان را زشت کرده است، تطهیر کنیم. شاید بتوان عکس العمل شدیدی را که در قرن نوزدهم یا قبل از آن در برابر این مسأله اعمال شده، به هیمنه و سیطره سیاه لاهوت مسیحی در قرون وسطی بازگرداند. ولی در حال حاضر چنین عکس العمل شدیدی آن هم در اروپا به هیچ وجه موضوعیت ندارد. زیرا اروپا به شکل کامل از سیطره تفکر لاهوتی مسیحی قرون وسطایی خارج شده است، در نتیجه می توان روابط جدیدی را با دین تصور نمود. روابط جدیدی که کاملاً از خصومت و دشمنی خالی باشد. تجربه الهی بشر در واقع یگانه تجربه ای است، که او را به سوی بالا ارتقاء می دهد و احساس تعالی و بزرگی را در درون انسان برمی انگیزد.

این امور از ثمرات و جنبه های مثبت دین هستند، که نباید از سوی بعضی محافل اروپایی بدان گونه مورد بی مهری قرار گیرد.

س: به عنوان آخرین سؤال، روابط صحیح با غرب و تمدن مغرب زمین و مدرنیسم و فرامدرنیسم را چگونه ارزیابی می کنید؟

ج: در اینجا باید دو مطلب را توضیح دهم، اولاً تفکر اسلامی سهمی در تبلور مدرنیسم تا قرن نوزدهم ندارد بنابراین مدرنیسم در بیرون و به دور از تفکر اسلامی متولد شده و تبلور یافته است. ثانیاً باتوجه به این وضعیت ما

باید به عقب بازگشته و مدرنیسم دوران کلاسیک یا مدرنیسم منبعث از قرن نوزدهم تا ۱۹۵۰ و کلیه پیروزیهای علمی و فلسفی به دست آمده در طول سه قرن را به رسمیت بشناسیم. (دستاوردهایی که حتی تا آغاز قرن نوزدهم بر ما مجهول و پوشیده بود و هنوز هم دانش ما نسبت به این دستاوردها ناقص و احیاناً مشوه و تحریف شده است.) بنابر این سزاوار است، که معرفت و دانش تاریخی کامل و مدوّنی را در مورد این دستاوردها و نوع تفکر عقل گرایی اروپایی در زبانهای اساسی اسلامی، یعنی عربی، ترکی و ایرانی و... به وجود آوریم و به عبارت دیگر گذر از دوران مدرنیسم کلاسیک یک ضرورت تاریخی است و شاید مجبور باشیم که یک مرکز بحث و بررسی علمی، همانند «بیت الحکمه» که در زمان مأمون در قرن سوم برای انتقال تفکر یونانی به جهان اسلام تشکیل شده بود، به وجود آوریم. چرا که برای انتقال تفکر اروپایی به جهان اسلام نیازمند چنین واسطه ای هستیم و براعراب است که برای اولین بار در تاریخ خود برای به کار گرفتن عقل گرایی مستقل از این مرحله عبور کنند. (منظورم عقل گرایی مستقل از دخالتهای تفکر لاهوتی مذهبی است.) اعراب باید طعم آزادی و خروج از قفس، یا خروج از زندان داخلی را بچشند، و هر که جز این بگوید، اشتباه می کند. عصر ایدئولوژی عربی باید روزی به پایان برسد تا عصر معرفت عمیق (معرفتی که هدف آن جستجوی حقیقت به دور از اهداف دیگر است.) بتواند به جای آن بنشیند. ما دیگر از هیاهو و جنجالهای ایدئولوژیک خسته شده ایم. بعد از اعتراف به ضرورت تاریخی عبور از دوران روشنگری عربی و اسلامی می توانیم به مرحله بعدی یعنی دوران بعد از دوره مدرنیسم کلاسیک وارد شویم. منظورم این است که بعد از درس گرفتن از تجربیات سه قرن گذشته در طول مسیر مدرنیسم ما قادر خواهیم بود تا این دستاوردها را مورد انتقاد نیز قرار دهیم.

این کاری است که بزرگترین فلاسفه اروپا و آمریکا از بیش از سی سال پیش بدان مشغولند. من نمی توانم در این مصاحبه به نقد کلیه جنبه های مدرنیسم بپردازم و تأکید دارم که باید از تجربیات نیمه دوم قرن بیستم به شکل ویژه سود برد. سؤال این است که در این دوره چه اتفاقی افتاده است؟

اولین حادثه ای که رخ داد فروپاشی تجربه استعمار بود. هم زمان با این فروپاشی اعتماد مطلق به عقل گرایی به عنوان به وجود آورنده پیشرفت نهایی بشریت نیز فروپاشید و این امید بعد از به وجود آوردن فاجعه های بسیار خاموش گردید. تصور وجود خیزش جهانی بشری متکی به چنین عقل گرایی با شکست مواجه شد. این تصور رؤیای بزرگ دوران روشنگری بود که به سبب خودخواهی بشری، منهدم گردید، زیرا به روش تجربه علمی ثابت شد عقل بشری علی رغم عظمت آن، محدود بود و صفت جهان شمولی ندارد. از دلایل محدودیت این عقل گرایی این است که دیگر فرهنگهای غیراروپایی را از صحنه خارج ساخت و این مخالف ادعای جهان شمولی آن می باشد.

س: ولی به گفته تودوروف، روسو و مونتسکیو تنها فیلسوفانی از دوران روشنگری هستند، که نوع بشر را در کل در نظر می گرفتند و تنها منافع مردم اروپا در نظر آنها نبود.

ج: خیر این درست نیست، روسو در چارچوب جامعه محدود اروپایی می اندیشید و قلم می زد. او شاید از انسانیت انسان در شکل کلی سخن می گفت، ولی این گونه سخنان رمانتیک قادر به ایجاد هیچ تغییر عملی نیست و دلیل آن هم این است، که وقتی اروپائیان با مسلمانان و اعراب تماس حاصل کردند بلافاصله تفکر هرمی را در مورد انسان، جهان و فرهنگهای بشری اجرا کردند. (بدین مفهوم که فرهنگهای پست و فرهنگهای والا همچنین نوع پست و نوع برتر بشر وجود دارند.)

آنها اصول عقل گرایی جهانی را که به شکل نظری در میان فلاسفه دوران روشنگری وجود داشت، به مورد اجرا نگذاشتند و همان طوری که می دانید تفاوت عظیمی میان اصول نظری و صحنه عینی و عملی وجود دارد و حتی در داخل جامعه اروپایی نیز این اصول به شکل برابر برای همگان پیاده نشد. چه اتفاقی برای طبقه کارگر در قرن نوزدهم افتاد و کارفرمایان چه رفتاری با آنها کردند؟ پیش از پیدایش سندیکاها کارگری برای دفاع از حقوق کارگران، هرکارگر چندساعت در روز باید کار می کرد؟ کارفرمایان با کارگران همچون برده رفتار می کردند. در مورد حقوق زنان نیز باید گفت: در فرانسه حقوق زنان تنها در زمان دوگل، یعنی بعد از جنگ جهانی دوم به آنها

اعطا و محترم شمرده شد.

در مورد کشورهای جنوب یا جهان سوم، غرب باید روابط خود را با این کشور به شکل ریشه ای تغییر دهد، چرا که اگر غرب خواهان جلوگیری از مهاجرت جهان سوم به سوی خود است، باید شرایط رشد معقول جهان سوم را فراهم آورد، زیرا سررشته امور اقتصادی، تکنولوژیک، بانکی و سیاسی جهان، به دست غرب بوده و در حال حاضر نیز بیش از هر وقت دیگر برای امور سیطره دارد و لذا ادامه وضعیت کنونی برای کشورهای جهان سوم امکان پذیر نیست چرا که در این صورت هشتصد میلیون انسان مرفه در اروپا و آمریکا روزگار خوشی دارند و بقیه مردم جهان به سوی پرتگاه گرسنگی و بدبختی سوق داده می شوند. این عدم توازن در اساس جهان امروز، وحشتناک است و به بروز انفجار و فاجعه خواهد انجامید. بنابراین اگر جهان پیشرفته واقعاً نسبت به اصول دوران روشنفکری وفادار است و در صدد اجرای عملی این اصول نظری در مورد جهان است، باید هرچه زودتر بدین مهم اقدام نماید. در این صورت می توان به فلسفه ای انسان شمول و قابل تعمیم به کلیه ملت های جهان دست یافت و از محدوده انسان تجریدی یا نظری خارج شد. البته این گفته من بدین مفهوم نیست که تمامی مسئولیتها را همچون نظریه پردازان عرب و یا اصول گرایان به گردن عوامل خارجی و جهان پیش رفته بیندازیم و همان طوری که می دانید من بر اهمیت انتقاد از خود به عنوان يك نقطه آغاز حرکت تأکید دارم. در واقع میکرب این مرض در داخل وجود ماست و هرکه جز این بگوید کلامش درست نیست. بنابراین شعار ما در وهله اول پرداختن به داخل است، ولی این عمل ما را از دیدن معادلات بین المللی و تأثیر آنها چه مثبت باشد و چه منفی باز نمی دارد زیرا يك تحلیل و بررسی همه جانبه باید کلیه عوامل مؤثر داخلی و خارجی را در نظر بگیرد.

بی نوشت: